

شهید اصغر غلامی



ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و شهیدان استان بوشهر

نام پدر	مراد
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۱/۲۲
محل شهادت	فکه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	قلعه سفید

زندگینامه

زندگینامه شهید

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون.

مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده هستند و در نزد خدای خود روزی می برند.

بسیجی شهید اصغر غلامی فرزند مراد در تاریخ شانزدهم آبان ماه سال ۱۳۴۶ در شهر بوشهر در خانواده ای مذهبی و متدین دیده به جهان گشود. دوران کودکی خود را در دبستان شریعتی روستای دالکی تا مقطع پنجم ابتدایی به اتمام رساند. در این دوران که مصادف با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بود وی نیز دوشادوش مردم مبارز ایران در اکثر تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت کرده و علاقه خود را به انقلاب و امام به منصف ظهور رساند. تحصیلات دوران راهنمایی خود را در مدرسه شهید مطهری دالکی تا دوم ادامه داد که این دوران همزمان بود با جنگ تحمیلی و تشکیل بسیج مستضعفین وی نیز با عشق و علاقه وصف ناپذیر به ندای رهبر فرزانه خویش حضرت امام خمینی لبیک گفته و در پایگاه مقاومت دالکی به فعالیت انقلابی پرداخته و برای حضور در جبهه های حق علیه باطل همواره اعلام آمادگی می کرد ولی به علت کمی سن با اعزام وی مخالفت می شد. کلاس سوم راهنمایی خود را در مدرسه راهنمایی نور آباد ممسنی گذراند و در همین زمان بود که روح پاک و بی آلایش وی دوری حضرت حق را تحمل ناپذیر دانسته و تصمیم گرفت به هر صورت ممکن با وجود سن کم در ۱۴ سالگی عازم جبهه ها شود. بنابراین از طریق بسیج نور آباد به پادگان آموزشی گازرون اعزام و مشغول آموزش شد اما در حین آموزش دست راستی شکست و از ادامه آموزش باز ماند. به دنبال آن برای عمل دست خود به بیمارستان نیروگاه اتمی بوشهر آمد و ۲۰ روز استراحت پزشکی گرفت و بلافاصله پس از معالجه از طریق بسیج برازجان به جبهه های حق علیه باطل اعزام شده و در تیپ المهدی (عج) و در منطقه عملیاتی دهلران و شمال فکه به حراست از مرزهای میهن اسلامی مشغول شد. سرانجام در مورخه ۲۲/۱/۱۳۶۲ در عملیات والفجر ا شرکت نموده و مفقود الاثر گردید. جسد مطهرش پس از ۱۶ سال مفارقت و دوری از وطن به زادگاهش منتقل شده و با مشایعت با شکوه مردم شهید پرور و قدر شناس به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً با حياء عند ربهم يرزقون

مپندارید کسانی که در راه کشته می شوند مرده اند بلکه زنده هستند و در نزد خدای خود روزی می برند.

با سلام و درود فراوان بر امام امت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران وصیت خود را آغاز می کنم.

من الان که دارم به جبهه می روم وظیفه شرعی خود می دانم که به جبهه بروم. بعضی از مردم می گویند که فرار از درس است ولی این طور نبود بلکه عشق به جبهه رفتن هوش از سرم برده بود و دیگر نمی توانستم خوداری کنم و بدین ترتیب به جبهه اعزام شدم. و آنهایی که می گفتند که فرار از درس است بدانند که اگر کسی بخواهد فرار از درس بکند می گفت نمی روم مدرسه چه کار داشت بروم به جبهه. آنان کور خوانده اند و خود را اصلاح کنند که این طور نیست و رفتن به جبهه یک وظیفه شرعی است. نمی خواهد به این ها اهمیت بدهی. در دوران پیامبر گرامی اسلام (ص) کسانی همانند اینها بودند که می گفتند این پیامبران و ائمه دروغ می گویند و نمی گذاشتند کسی به یاری آنان بشتابد و آنان را یاری کند از برادرم می خواهم که در سش را ادامه دهد تا وقتی که بزرگ شد اگر خواست به جبهه بروم آن وقت بروم. ادامه دهنده راه تمام شهیدان باشید. و از ملت شهید پرور می خواهم که بگذارند فرزندان شان به جبهه بروند و خودشان یعنی ملت با مردمی که اعتقاد دارند بیایند و در جبهه به عنوان تفریح ببینند که چه معجزاتی روی می دهد و باور کنند و این قدر به گمراهی نروند. الان این حرف ها را بزنند جواب خدا را چه می خواهند بدهند.

ملت شهید پرور ایران و از جمله مردم شریف برازجان و دالکی و قلعه سفید و به کلی دشتستان آگاه باشند و نگذارند که بچه خانی یا منافقی فرصت تکان خوردن داشته باشد که باز بخواهند ظلم های زمان جلوتر (قبل) را بکنند. در پایان از پدر و مادرم و تمام اقوام و خویشان و هرکس که از من بدی دیده است یا به او بی احترامی کرده ام معذرت می خواهم و امیدوارم که مرا ببخشند و حلال کنند و از خدا توفیق برای همه برادران و خواهران و ملت ایران و مسلمانان جهان می خواهم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار.

خدایا خدایا تو را به حق زهرا ☐ رزمندگان ما را پیروزشان بگردان.

و در پایان مرا در قلعه سفید به خاک بسپارید.

به امید پیروزی حق علیه باطل

والسلام

و من الله توفیق

مورخه ۲۳/۱۱/۱۳۶۱ برادر حقیرتان اصغر غلامی

خاطرات

شهید در گنجینه خاطرات مادر:

بعد از تولد اصغر پدرش به خاطر عشقی که به علی اصغر سیدالشهداء(ع) داشت او را اصغر نامید. قبل از سن دبستان به او خواندن قرآن و نماز رایاد دادیم. علاقه زیادی به خواندن نماز و رفتن به مسجد و شرکت در مراسم عزاداری ائمه اطهار(ع) داشته به خواهران و برادرش بسیار علاقه مند بود. بیشتر به کمک کردن به خانواده علاقه مند بود تا بازی و تفریح. از همه خواهران و برادرانش افضل و بهتر بود و برای آن ها در حکم یک راهنما بود و در منزل بیشتر به من کمک می کرد.

علاقه زیادی به تحصیل و درس خواندن داشت و هیچ وقت در خواندن درس هایش کوتاهی نمی کرد و در پایان هر سال تحصیلی نیز با کارنامه قبولی به منزل می آمد.

رفتارش با والدین بسیار خوب بود و فردی یک رنگ و ساده بود. بسیار خوش اخلاق بود، با دوستان و همکلاسیهایش مهربان و صمیمی بود. تا قبل از رفتن به جبهه مشغول درس خواندن بود. به درس و مطالعه علاقه مند بود و مشتاقانه به مدرسه می رفت و بعد از پایان کلاس ها در بازار دست فروشی می کرد. چون فرزند اول خانواده بود به من بسیار کمک می کرد.

علاقه بسیار زیادی به ورزش و شرکت در کلاس های قرآن و... داشت. در رفتارش متین و آرام بود و بسیار در معاشرت های اجتماعی شرکت می کرد. تقریباً در سنا تا ۱۲ سالگی بیشتر مطالعه می کرد و نوارهای سخنرانی حضرت امام را گوش می داد. علاقه بسیار زیادی به افکار و سخنان امام داشت و می گفت امام مانند فرشته ای است که خداوند او را مأمور نجات مردم ایران کرده است. منابع مطالعاتی را بیشتر کتاب های شهید مطهری تشکیل می داد. انقلاب را مانند طوفانی می دانست که موجب بیداری مردم و نجات آن ها از ناپاکی ها می گشت.

بیشتر شب ها را در بسیج به سر می برد و به نگهبانی می پرداخت. وی دفاع از وطن را عملی مقدس همچون نماز و روزه می دانست. در مسائل مذهبی راهنمای خواهر و برادر کوچکتر از خود بود. از جمله خصوصیات بارز اخلاقی شهید صداقت، امانت داری و کمک به دیگران و خوش اخلاقی بود. به نماز جماعت علاقه فراوانی داشت و همیشه بعد از نماز تا قرآن نمی خواند از جایش بلند نمی شد. همیشه نماز شب می خواند و با خدای خود راز و نیاز می کرد.

اصغر بعد از اعزام به جبهه به مرخصی نیامد. ولی در نامه هایش با شور و عشق از عملیات و کارهایی که در جبهه انجام می دادند می نوشت. در سنا ۱۴ سالگی به جبهه رفت. برای رفتن به جبهه علاقه زیادی نشان می داد و جهاد در راه خدا را یک عمل مقدس می دانست. هدفش از رفتن به جبهه دفاع از وطن اسلامی بود.

در هنگام آموزش دستش شکسته بود و از ترس این که مبادا ما به او اجازه ندهیم که به جبهه برود بدون اطلاع ما و بدون خدا حافظی به جبهه رفت. اصغر در جنگ مفقود الاثر شد. و ما از طریق دوستانش از جمله احمد تنها مطلع شدیم. بعد از ۱۶ سال دوری از وطن پیکر پاک او را تشییع و در گلزار شهدای قلعه سفید به خاک سپردیم.



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر